

مرکب قتل می گردید نمی بایست در هیچ يك از قبایل کسی به حمایت و دفاع از او برخیزد. خصومت و خونخواهی بین قبایل ممنوع شد. در منازعات میان آنان محمد (ص) داوری می کرد. در باقی امور، هر قبیله ای خود مختاری خویش را حفظ می کرد و می توانست با هر يك از دیگر قبایل خارج از مدینه رابطه داشته باشد و قرارداد ببندد، جز با قریش مکه که همه می بایست ایشان را دشمن بدانند. جامعه دینی مسلمانان يك گونه گروه مستقل و خود مختار را تشکیل می داد و دارای همان حقوقی بود که دیگر قبایل واحه مدینه از آن برخوردار بودند.

در مدینه می بایست نسبت به ادیان شیوه مدارای کامل معمول باشد. محمد (ص) اصل «لا اکراه فی الدین» را علم کرد^۱. حقوق مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و بت پرستان یکسان شناخته شد [۲۹] و همه می توانستند آزادانه در دین ویژه خویش استوار باشند و اعمال آن را برگزار کنند. ولی بسیاری از اوسیان و خزرجیان به طیب خاطر مسلمان شدند.

در مدینه جامعه دینی اسلامی شکل سازمان یافته تری پیدا کرد. تشریفات عمده و اصلی دینی معلوم و برقرار شد، تشریفاتى که بعدها فوق العاده مفصل و پیچ در پیچ گشت. نخستین مسجد احداث گردید. خانه ای بود ساده که در آن به حیاط گشوده می شد و ساختمانهای دیگر، آن را در میان گرفته بودند و به خانه پیامبر متصل بود. مسجد نه تنها نمازخانه بود، بلکه محل جلسات عمومی و پذیراییها (ی سفیران و دیگران) نیز شمرده می شد. ساعات نمازهای روزانه مقرر و معین گشت. محمد (ص) در نماز وظیفه امام را ایفا می کرد، یعنی در پیشاپیش نمازگزاران قرار می گرفت. نخستین مؤذن نیز معین شده و برده پیشین، بلال حبشی، به این سمت منصوب گردید. وظیفه وی این بود که اذان گوید و مؤمنان را به نماز بخواند. قواعد وضو و غسل و روزه معین و مقرر گشت^۲.

جامعه دینی اسلامی، چنانکه گفتیم، مرکب بود از مهاجران مکی و انصار مدنی. در این جامعه هر چیزی که مبتنی بر خویشاوندی خونی بود، بنا به اصل «انما المؤمنون اخوة» نفی ورد می شد. البته فکر برادری و برابری همه مسلمانان، به معنی مساوات اجتماعی واقعی نبوده [۳۰] زیرا وجود يك چنین مساوات در جامعه ای که مناسبات طبقاتی در آن تکوین یافته بوده، محال بود. در مواظت و دعوت محمد (ص) سخنی از مساوات طلبی طبقاتی در میان نبوده [۳۱] و از سوسیالیزم تخیلی (اوتوپیک) نیز صحبتی نبوده. ولی فکر «مساوات» مسلمانان در اسلام - صرف نظر از اصل و تبار و نسبت قبیله ای و طایفگی ایشان - مقدمه مهمی بود برای اتحاد سیاسی، نخست اتحاد سیاسی اعراب مدینه و زنان پس همه عرب. حتی ابن خلدون مورخ و فیلسوف در

۱- قرآن، سوره ۲، آیه ۲۵۶. ۲- درباره مساجد و تشریفات دینی در اسلام، به فصل دوم رجوع شود که مفصلاً شرح داده شد.

قرن چهاردهم میلادی، (قرن هشتم هجری) می‌گفت که اگر شور و حرارت دینی که پیامبر به بدویان تلقین کرد، نمی‌بود ایشان قادر نبودند دولت مقتدری ایجاد کنند^۱...

در دوران مدینه پایه‌های دولت اسلامی سراسر عربستان گذاشته شد و اتحاد سیاسی واحه مدینه نقطه آن دولت بود. اسلام دیگر نه تنها جریانی دینی بلکه عاملی سیاسی نیز بود. انگیزه اتحاد عربستان و ایجاد خلافت همانا جریان تکوین جامعه طبقاتی بود [۳۲]. ولی اسلام عاملی بود که آن جریان و اتحاد سیاسی را تسریع کرد. گروه بالنسبه کوچک همراهان پیامبر - اصحاب و یاصحابه بعداً در عهد نخستین خلفا طبقه اشراف جدید و قشر بالای طبقه نوین حاکمه را تشکیل دادند که پس از فتوحات عرب به فتودال تبدیل یافتند.

در مدینه تفکیک قطعی مسلمانان از «اهل کتاب» صورت گرفت و نخست از یهودیان و زان پس از مسیحیان نیز انفکاک پذیرفتند. و اسلام که نخست در مکه نهضتی توحید خواه و شکل نگرفته و نوعی از حقا بود [۳۳] مبدل به دینی مستقل گشت. البته این جریان در آن واحد صورت نگرفت. محمد (ص) پس از آنکه از یهود برید هنوز مدتی به اتحاد و نزدیکی با مسیحیان امید داشت. در جایی از قرآن گفته شده که سخت‌ترین دشمنان مسلمانان همانا یهود و مشرکان (بت پرستان قدیمی عرب) هستند و دوستان صمیمی مسلمانان نصاری (مسیحیان) و روحانیان و راهبان ایشانند^۲. ولی محمد (ص) در پایان دوران اقامت خویش در مدینه با مسیحیان نیز قطع رابطه کرد و این عمل ظاهراً در زمانی صورت گرفت که نخستین تصادمهای مرزی با لشکران روم شرقی (بیزانس) روی داد. قطع رابطه با یهود و نصاری کمتر بر اثر اختلافات دینی و بیشتر بدان سبب بوده که هر دو دسته محمد (ص) را به پیامبری نمی‌شناختند [۳۴]. رابطه مسلمانان تنها با قبایل یهود مدینه خصمانه نبود، بلکه دشمنان پنهانی فراوانی در میان اوسیان و خزرجیان وجود داشتند که ظاهراً اسلام آورده بودند، ولی در نهان علیه پیامبر اقدام می‌کردند و می‌کوشیدند جامعه اسلامی را از درون متلاشی سازند. اینان به لقب «منافقان» ملقب گشتند (کلمه عربی «منافق»، جمع آن «منافقون») که به معنی «دورو» و «متظاهر» است.

محمد (ص) پس از آنکه با اصحاب خویش به مدینه هجرت کرد، قصد ترك مبارزه علیه بزرگان بت پرست مکه نداشت. ظاهراً ایشان اندیشیدند که عملیات نجاری مکیان را به وسیله قطع طریق کاروانی که از مکه به سوریه وجود داشت و از نزدیکی مدینه می‌گذشت، فلج کنند. در آغاز سال دوم هجرت (۶۲۳ م) مسلمانان به کاروان مکه حمله کرده اموال آنرا به غنیمت بردند. سال بعد حمله مسلمانان مدینه به کاروان مکه، که از سوریه بازمی‌گشت، به صورت پیکاری واقعی درآمد

۱- ابن‌خلدون، ترجمه فرانسوی، ج ۱، ص ۲۱۳
 ۲- قرآن، سوره آه ۸۲. «لَتَجِدَنَّ أُمَّةً عَادَاةً لِلَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ اشْرَكُوا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِمَا آمَنَّا بِهِمْ، وَكَلَّمْنَا بِهِمْ قَسِيمِينَ وَرَهَابًا وَاهِمًا لَا يَشْكُرُونَ» [۳۵].

که به غزوة بلد معروف است (مارس سال ۶۲۴ م. سال سوم هجری).

مکیان در این نبرد شکست خوردند^۱. جمعی از ایشان هلاک شدند و گروهی نیز اسیر گشتند. در میان کشتگان ابوجهل، سرسخت ترین دشمن اسلام، وحظه، پسر ابوسفیان، و عده‌ای دیگر دیده می‌شدند. چند تن از اسیران را که از دشمنان سرسخت اسلام بودند هلاک ساختند. و دیگر اسرا یا اسلام پذیرفته یا در برابر سربها (فدیه) آزاد شدند^۲. در این نبرد عباس عم محمد (ص) - که نام برده شد - در صفوف بت پرستان مکی قراردادش و پیکار می‌کرد و به اسارت مسلمانان درآمد. وی را آزاد کردند و به مکه رفت و ظاهراً علت آزادی این بود که بامواقت محمد (ص) عاملی خفیه مسلمین را به عهده گرفته بود.

روایت است که در غزوة بلد ۳۱۷ مسلمان علیه ۶۰۰ مکی جنگیدند. فقط دو یا سه تن از مسلمانان اسب داشتند^۳ و سایرین یا پیاده بودند، یا شترسوار. محمد (ص) غنیمت جنگی را به طوری تقسیم کرد که بهر سوار سه برابر دیگران رسید و خمس غنائم مختص پیامبر و خانواده او و یتیمان و فقیران گردید. به گفته پیامبر، این شیوه تقسیم غنیمت به او «وحی» شده بود^۴.

این نبرد واجد اهمیت عظیمی بود. شخص محمد (ص) در نقاط بسیار دور از مدینه مشهور شد و نفوذ وی در مدینه تقریباً نامحدود گشت. در سال چهارم هجری (۶۲۵ م) یعنی سال بعد، مسلمانان باری دیگر به کاروان مکیان حمله بردند. ابوسفیان در جواب، سه هزار نفر از جنگبان مکه را علیه مدینه رهبری کرد. از ۱۰۰ تن مسلمان که علیه این عده وارد کارزار شدند قریب ۳۰۰ تن، از منافقان، به مدینه بازگشتند و دیگر مسلمانان در کوه احد شکست خوردند. در این نبرد «اسدالله» حمزه عم پیامبر مقتول شد. ولی مکیان از پیروزی خویش بهره نگرفتند و حتی برای تصرف مدینه کوششی به عمل نیاوردند و به منازل خویش بازگشتند. شکست به نفاذ کلام محمد و حیثیت او زبانی نرسانید. او علت ناکامیابی را، فقدان انتظامات و خیانت منافقان دانست.

در سال ۶۲۷ م (سال ششم هجری) ابوسفیان لشکر عظیمی علیه مدینه بعزاه انداخت (گویا مرکب از ده هزار نفر) که در آن گذشته از ۴ هزار مکی و جنگجویان قبایل متحد مکیان، علمای از مدیوران حبشی نیز شرکت داشتند. خطر بزرگی مدینه را تهدید می‌کرد، ولی محمد (ص) و اصحاب او در ظرف مدت شش روز خندقی به دور مدینه احداث کردند و سنگر ساختند.

۱- ابن هشام، ص ۳۲۷ و بعد؛ طبری، سری، ص ۱۲۹۷. ۲- ل. ای. نادبرازده (به مقاله مزبور رجوع شود) این پدیده را دلیل رواج انگ بدو داری در عربستان می‌داند ولی این دلیل لایع کتنه نیست... (۳) به گفته پیشین درباره قتل شمار اسبان در عربستان قبل از اسلام رجوع شود. ۴- قرآن، سوره ۸، آیه ۴۱ و بعد. در این جا آشکارا سخن از غزوة بدر رفته است. درباره مقررات اسلام راجع به جنگ یا «کفار» و غنائم رجوع شود به فصل دوم.

روایت است که این شیوه دفاع را سلمان فارسی که ایرانی و سابقاً اسپر شده به بردگی درآمده اسلام پذیرفته بود و یکی از صحابه نزدیک پیامبر شده بود به ایشان آموخت. لشکر دشمنان اسلام مدینه را محاصره کردند و قبیله یهودی بنی قریظه کمکشان کردند. ولسی میان محاصره کنندگان اختلافاتی آغاز شد و دستجات مکی، که ابوسفیان در رأس ایشان بود، پس از سه هفته لشکرگاه را خالی کرده رفتند. دستجات دیگر قبایل نیز جز اینکه به ایشان تاسی جویند چاره‌ای نداشتند...

در سال ۶۲۸ میلادی (سال هفتم هجری) پیامبر به عنوان برگزاری حج، به اتفاق ۱۵۰۰ تن از صحابه عازم مکه شد، ولی با دستجات مسلح مکی روبه‌رو گشت. پس از منا کرات طولانی که با سران قریش به عمل آورد پیمانی (عربی: «بیعة» که به معنی «پیمان بستن» است) در حدیبیه به شرح زیر با مکیان منعقد نمود: جنگ ده سال متارکه شود. مسلمانان حق داشته باشند بدون اسلحه به زیارت مکه روند (فقط حمل شمشیر مجاز بود)، محمد (ص) تمهید کرد به کاروانهای مکیان حمله نکند. در این پیمان محمد (ص) پیامبر نامیده نشده بود [۴۶].

محمد (ص) و سران صحابه این پیمان را یک موفقیت سیاسی می‌شمردند؛ زیرا که نخستین باری بود که بزرگان قریش محمد را همچون طرف مساوی لحقوق شناخته بودند. ولی توده مسلمانان عادی که از حکومت بزرگان و ثروتمندان مکه تفر داشت و آرزوی ورود مظفرانه به مکه را در سر می‌پروراند فوق‌العاده ناراحت بود. این نخستین موردی بود که در جامعه مسلمانان اختلاف بروز کرد. سران جماعت‌گرایشی به طرف صلح با بزرگان مکه نشان می‌دادند و قشرهای پایین می‌کوشیدند بزرگان مزبور را سرنگون سازند.

نفاذ کلام و حیثیت محمد (ص) پس از پیمان حدیبیه بیش از پیش بالا گرفت. قبایل گوناگون عربی - به ویژه آنهایی که با مکه خصومت می‌ورزیدند - حکومت سیاسی محمد (ص) را بر خویش پذیرفتند. پیامبر، نه همیشه، بلکه در ضمن انعقاد پیمان با ایشان، اسلام آوردن آنان را طلب می‌کرد. برخی از قریشیان نیز که پیشتر در شمار دشمنان اسلام بودند به اردوگاه پیامبر می‌آمدند و اسلام می‌آوردند. از آن جمله خالد بن ولید و عمرو بن عاص بودند که بعدها هردو از سرداران نامی خلافت اسلام گشتند. این هردو تن به دین بی‌اعتنا بودند ولسی می‌دیدند که اسلام به صورت نیروی سیاسی مؤثری درآمده که الحاق بدان بسیار نافع به نظر می‌رسد.

چنانکه بعد معلوم شد سران جامعه اسلامی می‌کوشیدند با بزرگان مکه صلح کنند. ولی البته برای محمد (ص) و اطرافیان وی چنین صلحی فقط در صورتی ممکن و مقدور بود که سران قریش، به ظاهر هم شده، اسلام آورند. در این میان قریشیان مکه نیز نظر دیگری به اسلام پیدا کرده بودند. نه اینکه به ناگاه به وحدت خداوند و رسالت رسول وی محمد (ص) ایمان

آورده باشند، بلکه بدان سبب که اسلام به نظر ایشان نیرویی سیاسی آمد که سرزمین عربستان را به یاری آن توان متحد ساخت. شخص ابوسفیان از دشمنی با محمد (ص) سرباز زد و حتی دختر خویش را به زنی بوی داد. این عمل در آن زمان نشان می داد که وی حاضر به انعقاد پیمان اتحاد سیاسی است. بزرگان بازرگانان مکه درک می کردند که این نیرو را می توان به نفع خود مورد استفاده قرار داد. ممکن است که ابوسفیان و تنی چند از بزرگان مکه هم در آن زمان امکان فتح سرزمینهای غیر عربی را پس از حصول اتحاد عربستان، در نظر گرفته بودند؛ سرزمینهایی که طرق بازرگانی کاروانی و بحری کرانه های دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای آن عبور می کرد. فتح سرزمینهای دیگران در خروج و نجات از بحران اقتصادی به عربستان کمک می کرده، اما اینکه چنین فتوحاتی را در تحت لوای اسلام بهتر می توان عملی کرد، این نکته هم در آن زمان قابل پیش بینی بوده.

در نخستین روزهای ژانویه سال ۶۳۰ م. (زمستان سال نهم هجری) محمد (ص) با ده هزار تن مرد جنگی، مرکب از اهل مدینه و قبایل متحد، به مکه نزدیک شد. مکیان تدارک دفاع می دیدند. عباس که علناً طرف پیامبر را گرفته و اسلام پذیرفته بود در اردوگاه حضور به هم رسانید. عباس ملاقاتی بین محمد (ص) و اطرافیان وی با ابوسفیان ترتیب داد و ابوسفیان قرار تسلیم مکه را با شرایطی که برای خاندان او و دوستانش نافع بوده با محمد (ص) گذاشت. امنیت همه مکیانی که در خانه های خویش بمانند و یا در محوطه کعبه پناه گیرند و یا در حیات و خانه ابوسفیان پناهنده شوند تأمین گشت و قرار شد ایشان از تعرض مصون باشند و فقط قریب ده تن از دشمنان لجوج اسلام از شمول این عفو عمومی مستثنی بودند. مکیان تعهد کردند که اسلام آورند... ورود لشکر اسلام به مکه تقریباً بدون خونریزی صورت گرفت. کعبه را از وجود بتان پاک کرده به مسجد الحرام و معبد مسلمانان مبدل ساختند. بدیهی است که اسلام آوردن برخی از بزرگان افراد قریش از روی عقیده نبود و یک ضرورت سیاسی بود.

حساب ابوسفیان درست درآمد. وی و اعضای خاندان بنی امیه و بزرگان طرفدار او نه تنها موقعیت ممتاز خویش را در مکه حفظ نمودند، بلکه در میان سران دولت عربی اسلامی نقش برجسته ای را بازی کردند. و در حدود ۱۴ سال بعد، عثمان بن عفان که یکی از اعضای خاندان اموی بود در رأس دولت مزبور قرار گرفت و قریب پانزده سال بعد از آن، معاویه فرزند ابوسفیان، دودمان اموی (بنی امیه) را به عنوان حکام خلافت عربی بنیان نهاد. خویشاوندان و هواخواهان ابوسفیان به تمام معنی و به حد اکثر از منافع فتوحات بزرگ اعراب بهره گرفتند و اراضی جدیدی را در سوریه و دیگر نواحی به انضمام روستایان متصرف و مقیم آن اراضی تصاحب کردند و بردگان بسیار و اموال گوناگون از غنائم جنگی به دست آوردند.

در طی سالهای نهم و دهم هجری (۶۳۱-۶۳۰ م.) واحه طائف و بخش اعظم شبه جزیره

عربی، به ناچار سر به اطاعت محمد (ص) نهادند. در اکثر موارد! این اطاعت با قبول اسلام و بتشکنی توأم بود. در آغاز امر، محمد (ص) به اسلام آوردن ظاهری ایشان اکتفا می کرد و رضا می داد و معتقد بود که ایمان واقعی بعد پدید خواهد آمد و اگر در نسل اول ظهور نکرد در نسلهای بعدی به دلها خواهد تابید. این حساب بعدها درست درآمد. و چیزی نگذشت که مردم سراسر شبه جزیره عربستان به دین اسلام درآمدند.

پس از تسلیم مکه نیز محمد (ص) کماکان در مدینه مفر داشت. محمد (ص) با اینکه سرور و رئیس سیاسی تقریباً سراسر عربستان شده بود، با این همه لقب «ملک» [۳۷] بر خویش ننهاد. زندگی وی ساده بود و با زندگی افراد معمولی فرقی نداشت. با این حال نسبت به زندگی وی قبل از هجرت محمدی جزئی تغییری در آن پدید آمد. پیامبر پس از مرگ خدیجه زنان دیگری گرفت. وی در سال مرگ خویش نوزد داشت و بر روی هم در مدت حیات ۱۴ زن گرفت - به استثنای کیزان. ظاهراً در این مورد حق با او. بارتولد است که می گوید محرك این امر بیشتر عقیده دیرین اعراب بود که می گفتند وجود حرم برای حفظ شایستگی هر رئیس سیاسی ضرورت دارد. انگیزه ازدواج وی با عایشه، دختر ابوبکر، و حفصه، دختر عمر، و بعدها ام حبیبه، دختر ابوسفیان، و جز آنان غیر از این نبود که می خواست با هم زمان و با متحدانی که اتحاد با ایشان ضروری بود، روابط شخصی خویش را با پیوند ازدواج استوارتر سازد [۳۸].

وی عقیده داشت که خداوند او را که پیامبر است مجاز ساخته تا عده ای زن گیرد [۳۹]. ولی برای دیگر مسلمانان شمار زنان عقدی را به چهار محدود ساخت و فرد مسلمان در آن واحد بیش از چهار زن نمی تواند داشته باشد. محمد (ص) گذشته از این، تعدد زوجات را مورد تشویق قرار نمی داد.^۲

خود پیامبر در صدد جمع مال بر نمی آمد و گزایشی به تجمل نداشت ولی زندگی خانواده و اعضای خاندان خویش را تأمین کرد و مقرر فرمود که خمس هر غنیمت جنگی باید برای نگهداری و اعاشه بازماندگان و ذی القربای رسول و همچنین بیوگان و یتیمان غازیانی که در «جهاد» کشته شده اند و مساکین و این سبیل اختصاص یابد.^۳

وضعیت محمد (ص) نیز در دوران زندگی در مدینه نسبت به آنچه قبل از هجرت بود دچار دگرگونی گشت. توجه این مقال آنکه: اگر محمد (ص) در مکه مبلغ دینی ناشناخته و مردود بود، در مدینه بهرجلی سیاسی [۴۰] و حاکم مقنن مبدل گشته بود. وی نشان داد که سیاستمداری با استعداد و پیشوای جنگی داهی و هنرمندی است...

۱- اگر می خواست می توانست به تقلید از پادشاهان یمن و سلاطین در درگاههای عربی مانند غسانیان در اردن و لخمیان در غرب فرات و بنی کنده در نجد چنین کند. ۲- قرآن، سوره ۳۳، آیه ۵۰. ۳- در این باره به فصل دوم بنگرید. ۴- قرآن، سوره ۸۶، آیه ۴۱- درباره دیگر قوانین محمدی به فصل دوم رجوع شود.

محمد (ص) زود پیرشد. در بهار سال ۶۳۲م (سال دهم هجری) آخرین حج را از مدینه به مکه برگزار کرد. ولی در تابستان همان سال بستری شد و در ۱۲ ربیع الاول [و بنا بر روایات شیعه، در ۲۸ صفر] سال یازدهم هجری (۸ ژوئن سال ۶۳۲م) بسدرود حیات گفت. دستوری برای پس از مرگ خویش باقی نگذاشته بود [۴۱]. ظاهراً نه او و نه صحابه وی، انتظار نداشتند که مرگ به این زودی به سراغش آید. وی را در مدینه به خاک سپردند. مدفن وی بعدها زیارتگاه دوم (بعد از کعبه) و مکان متبرک مسلمانان گشت.





www.golshan.com

اسلام در ایران

ظهور مذاهب سنی و شیعه و خوارج

پس از مرگ ناگهانی محمد (ص) مناقشاتی میان مهاجران و انصار در گرفت که به وساطت و بر اثر نفوذ کلمه عمر (۴۲) رفع شد. در مدینه هر دو طرف ابو بکر را به سمت رئیس جامعه اسلامی (و در عین حال رئیس دولت عربی، زیرا در آن زمان میان مفهوم جامعه مدنی و دولت تفاوتی قابل نبودند) شناختند [۴۲]. ابو بکر و جانشینان وی را خلیفه خواندند، بنی «جانشین» (پیامبر) ^۱ «خلیفه» کلمه‌ای است عربی، جمع آن خلفاء، از ریشه «خلف» یعنی «پیروی کردن» (به دنبال کسی رفتن) و «جانشین (کسی) شدن».) دوران سی ساله حکومت نخستین خلفای چهارگانه: یعنی ابو بکر (۱۱ تا ۱۳ هـ) و عمر اول ابن الخطاب (۱۳ تا ۲۴ هـ) و عثمان بن عفان (۲۴ تا ۳۶ هـ) و علی بن ابیطالب (۳۶ تا ۴۱ هـ) ^۲ عهد فتوحات بزرگ اعراب بوده است. این پیروزیها بر اثر جنگهایی که از ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی، میان ایران ساسانی و بیزانس (روم شرقی) جریان داشت و هر دو طرف را ضعیف و فرسوده کرده بود، تسهیل می‌گشت. یکی از علت‌های پیروزی اعراب در ایران، گرایشهای تک روی و انفکاک از دیگران بود که در میان امیران فتوادل آن زمان (دهقانان) حکمفرما بود و باعث ضعف حکومت مرکزی که «شاهنشاه» نمایندگی آن را داشت، می‌شد.

ما از جریان فتوحات اعراب در سرزمینهای روم شرقی (بیزانس) سخن نمی‌گوییم، زیرا که شرح آن پیروزیها از هدف این کتاب دور است و فقط تذکر می‌دهیم که نهضت کشورگشایی اعراب در آن واحد علیه نواحی بیزانس و ایران ساسانی - هر دو - آغاز گشت. اعراب در فاصله

۱- البته هیچ يك از خلفاء نمی‌توانست و سارت آنرا نداشت که خویشن را شایسته پیامبری داند، زیرا محمد (ص) قبلا اعلام کرده بود که پیامبر بازبین است. درباره حیطه قدرت خلیفه به فصل ششم رجوع شود. ۲- در روایات بعدی، سنیان ایشان را به نام «خلفای راشدین» (عربی) خوانده‌اند و دوران ایشان را عهد مسعودی نامیده‌اند که در آن دین حق اسلامی و حکومت دین حکمفرما و برقرار بوده است. ولی در واقع باید گفت که سیاست داخلی هر یک از این چهار خلیفه با سه دیگر تفاوت داشته.

سالهای ۶۳۲ و ۶۴۲م (۱۳ و ۲۲هـ) فلسطین و سوریه و بین‌النهرین علیا و مصر را مسخر ساختند. و تسخیر سرزمینهای قفقاز که در سال بیستم هجری (۶۴۰م) آغاز شده بود فقط در آغاز قرن دوم هجری انجام پذیرفت. اعراب چندبار به آسیای صغیر حملهور شدند ولی هرگز نتوانستند به طور استوار در آن خطه استقرار یابند. در آغاز قرن دوم هجری (هشتم میلادی) سرزمین امپراطوری روم شرقی (بیزانس) و قلمرو خلافت عربی تثبیت یافت و از جبال تاوروس و بخشهای علیای رود فرات می‌گذشت. بر روی هم اعراب دوسوم متصرفات بیزانس را از آن امپراطوری منزع کرده متصرف شدند.

سرنوشت ایران ساسانی دگرگونه بود. در آغاز سال ۶۳۳م (۱۲هـ) اعراب به سرکردگی مثنی بن حارثه وارد قلمرو ساسانیان در بین‌النهرین شدند و در مارس (اسفند - فروردین) همان سال حیره را که پایتخت لخمیان بود گرفتند. مثنی پس از آنکه در غزوه «ذات السلاسل» فاتح شد از رود فرات گذشت. در ماه مه (اردیبهشت) همان سال خالد بن ولید ایرانیان را شکست داد. در آغاز سال ۶۳۴م (۱۳هـ) خالد به سوریه (شام) منتقل شد. زان پس ایرانیان فعالانه وارد عمل شدند. در نوامبر (وسط پاییز) سال ۶۳۴م (۱۳هـ) رستم سردار ایرانی و سپهبد خراسان که پیش از آن، در استقرار شاهنشاه یزدگرد سوم، نواده خسرو دوم (که کودکی بود)، بر تخت سلطنت وی داریاری کرده بود، لشکر عرب را محاصره کرد (نخست آزادشان گذاشت تا از فرات بگذرند) و شکست سختی در جنگ جسر [۴۴] - در پیرامون جبری که بر سر راه حیره به تیفون (مداین) بر فرات بسته بودند - وارد آورد. بر اثر حضور ذهن و جدیت مثنی، اعراب از محاصره نجات یافته توانستند بار دیگر از فرات بگذرند. ولی در سال ۶۳۵م (۱۴هـ) در حرب بویب نزدیک حیره گروه عظیمی از ایرانیان را که تحت فرمان سردار مهران بودند نابود ساختند.

دولت یزدگرد سوم دانست که تا آن زمان خطر اعراب را کم گرفته است، به ویژه که در همان اوان خبر پیروزی اعراب بر لشکر عمده بیزانس در یرموک (یکی از شاخه‌های نهر اردن)^۲ به ایران رسید. پیش از آن سپهبد رستم تصمیم گرفته بود همه دسته‌های لشکری را از سراسر نواحی ایران گرد آورد و همه طبقات سپاهی (ارتشتاران) را فراخوانده بود. گرد آمدن و تسلیح این عده بیش از یک سال به طول انجامید. فقط در پاییز سال ۶۳۶م (۱۵هـ) سپاه عظیم ایران در محل فادسیه نزدیک حیره اردو زد و اعراب نیز در نزدیکی آن مستقر گشتند. عمر، سعد بن ابی-وقاص را که یکی از مهاجران قدیمی بود، به فرماندهی لشکر عرب منصوب کرد. سواران ایران که به بهترین سلاح مسلح بودند و پیلان عظیم‌الجثه، حامل هودجهای تبراندازی، به همراه داشتند

۱- وجه این تمسبه آن است که به روایتی ایرانیان در صفوف مقدم، خود را با زنجیری به یکدیگر متصل کرده بودند.

به اعراب به نظر حقارت می نگریستند. اعراب آفتاب سوخته، گردآلوده و شتربانانی پشمالو بودند و البسه ژنده به تن و پوست پاره‌ای به پای برهنه داشتند. غلاف شمشیرشان از جل کهنه و سپرهایشان از پوست گاو بود.

جنگ قادسیه (در آغاز سال ۶۳۷ م / ۱۶ هـ) سه روز و بهروایتی چهارروز طول کشید. زد و خورد بسیار سخت و لجوجانه بود. چند گروه از لشکریان نخاراران (نخارار - شاهزادگان، امیران) ارمنی نیز در صفوف ایرانیان می جنگیدند. ولی در ظرف همان روزها به اعراب از سوریه کمک رسید. روز آخر باد شدیدی برخاست و آبروی از شن و ریگ را به طرف سلحشوران ایران برانگیخت (واعراب این پدیده رایاری از طرف خدا شمردند) و پیروزی اعراب را مسلم ساخت. سپهبد رستم در جنگ هلاک شد و درفش بزرگ دولت ایران به دست اعراب افتاد.

دربار یزدگرد سوم چون خیرشکست قادسیه را دریافت داشت بهشتاب پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون را رها کرده به حلوان، در کوههای زاگروس گریخت. چیزی نگذشت که پایتخت متروک به دست اعراب افتاد (ژوئن ۶۳۷ م / ۱۶ هـ) گرچه دفاعی از این شهر به عمل نیامد، ولی چون ساکنان آن نتوانسته بودند پیمانی درباره تسلیم پایتخت با اعراب منعقد کنند، تیسفون طعمه غرقاب و غارت شد. مردم آن بخشی مقتول و بخشی به بردگی برده شدند. جمع بهای غنائم (وجه نقد و اشیاء قیمتی) به ۹۰۰ میلیون درهم سرزد.

اعراب باری دیگر ایرانیان را در جلولا - مشرق دجله - (در پایان سال ۶۳۷ م / ۱۶ هـ) شکست دادند و سراسر حوضه دوشط فرات و دجله (عراق) را بهزیر فرمان خویش در آوردند. در این سرزمین «شهرهای اردوگاه» یا معسکر ایجاد شد، از قبیل بصره در نزدیکی مصب شط - العرب به خلیج فارس (۶۳۵ م / ۱۴ هـ) و کوفه در مغرب فرات نزدیک حیره (۶۳۸ م / ۱۷ هـ). این شهرها به صورت مراکز اداری و حکومتی درآمدند و بعدها از مراکز بزرگ معارف عربی گشتند. عراق سرزمینی بود مسکون توسط سامیان، سوریان، آرامیان، و ناهلی یهودیان - و بدین سبب در مدت نسبتاً کوتاهی عرب شد.

اعراب پس از آنکه حلوان را (در ۶۴۰ م / ۱۹ هـ) اشغال کردند به سوی اعماق نجد ایران به حرکت درآمدند. پیکار قاطعی که در نهاوند - جنوب همدان - در گرفت نیز به پیروزی اعراب منجر شد. فیروزان، سردار ایرانی، در پیکار کشته شد (۶۴۲ م / ۲۲ هـ) و اعراب زنجان و قزوین و ری (نزدیک تهران کنونی) و قومس را به تصرف در آوردند. قزوین به موجب پیمانی که با اعراب بست بهزیر فرمان ایشان درآمد. در سال ۶۴۴ م (۲۴ هـ) اعراب همدان و قم و کاشان و اصفهان را تصرف کردند و یزدگرد سوم ناگزیر از آنجا به استخر فارس گریخت. اعراب در همان سال از راه دریا از بحرین و از طریق خشکی - از خوزستان - وارد پارس شدند. دهقانان پارسی مقاومت دلیرانه و ممتدی در مقابل اعراب ابراز داشتند. اعراب لشکر دهقانان را که شهرک، مرزبان

پارسی، در رأس ایشان قرار داشت در طی بیکاری خوین در ریشهر، نزدیک توج، شکست دادند. استخر به موجب عهدنامه‌ای که در ۴۸م (۲۸هـ) با ابوموسی اشعری منعقد نمود سر به فرمان تازیان نهاد، ولی سال بعد ساکنان آن شهر شورش کرده افراد پادگان عرب را به قتل رسانیدند. اعراب بی‌درنگ استخر را محاصره کرده تسخیر نمودند و ویران ساختند و قریب ۴۰ هزار تن از مردان را به هلاکت رسانده. زنان و کودکان را به بردگی بردند (۴۹م/۲۹هـ). پیشوایان عرب به هنگام تسخیر پارس اراضی بسیاری را به تصرف خویش در آورده غصب کردند. خانوادهٔ حنظله بن تمیم - اهل بهرین - از لحاظ ثروت در میان زمینداران پارسی مقام اول را احراز کرد. ولی بسیاری از دهقانان ایرانی پارس نیز پیمانهای با فاتحان بسته سر به اطاعت ایشان نهادند و اراضی و قلاع و حقوق و امتیازات فئودالی خویش را حفظ کردند.

یزدگرد سوم به کرمان و از آنجا به سیستان گریخت (۴۹م/۲۹هـ) و چون اعراب در نواحی مزبور رخنه کردند، شاهنشاه ساسانی به خراسان گریخت (۵۰م/۳۰هـ) وضع وی بسیار غم‌انگیز بود. یزدگرد سوم پس از جنگ نهادند نه لشکر داشت نه قدرت. و با گروهی کوچک از لشکریان و همراهان از سرزمینی به سرزمینی نقل مکان می‌کرد و به یاری امیران و شاهزادگان کوچک تابع خویش امید بسته بود. عدهٔ اینان، به ویژه در مشرق ایران بسیار بود. ولی ایشان باری به شاهنشاه ناتوان ایران را کاری بی‌معنی می‌شمردند، و هر يك از اینان می‌کوشید تا هر چه زودتر یزدگرد را به دست‌امیری دیگر سپارد و رسیدی اخذ کند که شاهنشاه را زنده و تندست تحویل داده و بدین سبب دیگر مسئولیتی ندارد. گرایشهای تجزیه طلبی و تک‌دوی فئودالهای زمیندار ایران، یکی از علل از دست دادن استقلال آن کشور بوده است. برخی از زمینداران محلی ترجیح دادند پیمانهای با فاتحان منعقد کنند و خراج پردازند و در مقابل، اراضی و حقوق فئودالی خویش را حفظ کنند. بعضی دیگر دلبرانه علیه اعراب جنگیدند و لسی پایداری ایشان به طور متفرق بود و اعراب يك يك آنان را به تفاریق و جداگانه از پای در آوردند.

در سال ۵۱م (۳۱هـ) اعراب خراسان را تصرف کردند. یزدگرد سوم به‌واحهٔ مرو گریخت. ولی ماهوی، شاهزادهٔ محلی، به‌وی خیانت ورزید. نخست میان وی و ترکان مسلحی که در ناحیهٔ بلخ چادر زده بودند نزاعی برانگیخت و چون یزدگرد در جنگ نزدیک مرو آخرین لشکریان خویش را از دست داد و با عدهٔ قلیلی از همراهان (به روایتی فقط يك نفر) پیاده به

۱- اگر سران عرب به سود جماعت مسلمین این کار را می‌کردند، البته نام «غصب» روی این عمل گذاردن درست نیست، ولی آنها به نفع شخصی چنین کرده، بنابراین، کلمهٔ غصب در این مورد صادق است. ۲- اصطخری، ص ۱۵۸. ۳- خراسان در قرون وسطی از حالا وسیعتر بوده و ناحیهٔ یسناپور و مرو و بلخ و هرات، پستی شمال شرقی ایران و جنوب ترکمنستان شوروی کنونی و شمال و غرب افغانستان فعلی جزو خراسان محسوب می‌شده.

دروازه مرو رسید، ماهوی وی را به شهر راه نداد. درباره مرگ یزدگرد روایت‌های گوناگون وجود دارد. اکثر این روایات حاکی از آن است که یزدگرد به آسیای در کرانه رود مرغاب پناه برد و آسیابان به طمع تصاحب جواهرات شاهنشاه وی را شبانه در خواب به قتل رسانید (بهرویتی بنا به فرمان سری ماهوی) و نعش او را به رود افکند. نعش را مسیحیان محل پیدا کردند و اسقف (یا مطران) مرو به نام الیاس، آخرین شاهنشاه ساسانی را به خاک سپرد، زیرا جلد او (شیرین سعادتمند) زنی سوری و زوج محبوبه خسرو پرویز بود، و شیرین از مسیحیان ایران حمایت می‌کرد. روایت دیگری وجود دارد که سنگتراشی یزدگرد را کشت و اموالش را غارت کرد و ساکنان مرو جسد او را در تابوتی چوبی نهاده به خاک سپردند. ماهوی به اطاعت اعراب درآمد و تعهد کرد غرامتی به صورت گندم و جو و اشیاء قیمتی و وجه نقد پردازد که جمع آن به یک میلیون درهم سر می‌زده.

در سال ۶۵۱ (۳۱) شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد. و همه ایران تقریباً، تا آمدن دریا (جیحون) (از شمال شرق) مسخر اعراب گشت. فقط نواحی بلخ و غور و زابلستان و کابل و سرزمین‌های کرانه دریای خزر، یعنی دیلم و گیلان و طبرستان، مستقل باقی ماندند. مردم نواحی مزبور لاجو جان به پایداری کردند و بعداً مطیع شدند (بلخ به طور قطع در سال ۷۰۷ / ۸۹) ولی دیلم و غور و کابل مسخر اعراب نگشتند. در جریان تسخیر ایران نواحی بسیار زیان دیدند و اسیران فراوان از ذکور و اناث و مردم صلح‌جوی شهرها و دهات، به ویژه از عراق و خوزستان و پارس به بردگی برده شدند. ولی بسیاری از شهرها و دهقانان زمیندار با سرداران عرب عهد بسته مطیع ایشان شدند و پرداخت خراج را به عهده گرفتند. مثلاً مرزبان نیشابور تعهد کرد ۷۰۰ هزار درهم وجه و ۴۰۰ کیسه زعفران بدهد و دهقان ایبورد پرداخت ۴۰۰ هزار درهم را به عهده گرفت و ۳۰۰ بلاذری مضمون بسیاری از این گونه عهدنامه‌ها را نقل کرده و گاه در آثار دیگر مورخان نیز دیده می‌شود. علی‌الرسم این پیمانها آزادی اعمال دینی ساکنان (زرتشتی، مسیحی و یهود) را تضمین می‌کردند و حفظ و آزادی شخصی و اموال ایشان را تأمین می‌نمودند. مردم محل در عوض متعهد می‌شدند حکومت دولت عرب و مسلمان را بر خویش بگذارند و بدین خیانت نوزند و غرامتی به یکباره پردازند و زن پس مرتباً جزیه و عوارضی را که برای اهل ذمه وضع شده تأدیه کنند.

تسخیر ایران به دست اعراب و ورود آن کشور در قلمرو خلافت، عواقب چندی به دنبال داشت. نخست اینکه تازیان اعم از اسکان یافته و یا چادرنشین - به صورت قبایل کامل - به ایران نقل مکان کردند. به طوری که و. و. بارتولد خاطر نشان کرده، مهاجرت اعراب «اولاً به شکل احداث اردوگاههای نظامی، که مسکن حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز بوده، صورت

گرفت و ثانیاً بدویان عرب اراضی معینی را تصاحب و تصرف کردند. این اردوگاهها به سرعت به صورت مراکز زندگی شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترک اسلامی بوجود می آمد.^۱ حتی در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) در بسیاری از شهرهای ایران، مثلاً در قم، اعراب اکثریت ساکنان را تشکیل می دادند و زبان عربی در بلاد حکمفرما بوده. چنانکه پیشتر گفتیم عده کثیری از زمینداران عرب در سرزمین ایران پدید آمدند. اراضی دولتی یا دیوانی، قسمت عظیمی از زمینها را تشکیل می داد. روستایان ساکن در این اراضی، پشت اندر پشت، مزارعان و یا مستأجران آن زمینها بودند. و دولت به وسیله دستگاه مالی خویش مستقیماً از آنان بهره کشی می کرد. در عراق و خوزستان، و شاید برخی نواحی دیگر، اراضی دولتی از انواع اراضی وسیع تر و بیشتر بود. اعراب زبان عربی را به عنوان زبان رسمی و ادبی و دینی (برای مسلمانان) یا خود به ایران آوردند. ولی فرهنگ و تمدن ایران از میان نرفت و نمرود، بلکه در اعراب نیز تأثیر کرد. صدسال از فتوحات تازیان نگذشت که در اواسط قرن دوم هجری (هشتم میلادی) بسیاری از آثار و تألیفات ادبی پارسی میانه (پهلوی) به زبان عربی ترجمه شد. ولی با این همه زبان عربی در ادبیات حکمفرما و برای همه کشورهای آسیای غربی و آفریقای شمالی منزلت زبان بین الملل را پیدا کرده بود. فتودالهای دهقان ایرانی زبان عربی را فرا می گرفتند (و نه کمتر از اعراب بدان زبان آشنا شدند). در فاصله قرن هشتم و دهم میلادی (دوم و چهارم هجری) در ایران و آسیای میانه اشعاری از خود به زبان عربی می گفتند و منظومانی به آن زبان بوجود می آوردند.^۲ ایرانیان و حتی ایرانیان میهن دوست که به نهضت ضد عربی و جنبش فرهنگی ایران پرستانه (که اصطلاحاً شعوبیه نامیده می شده) منتسب بودند نیز به زبان عربی می نوشتند. القبا و خط عربی نیز به موازات زبان عربی و اسلام میان ایرانیان انتشار یافت و القبا و پیشین آرمی - پهلوی را (که آن هم ریشه سامی داشت) از میدان بدر کرد.

زبان پارسی، (در مرحله نوین تکامل خویش - که اصطلاحاً زبان پارسی نوین و یا فارسی، و به دیگر سخن «دری» نامیده می شود) فقط در آغاز قرن سوم هجری (نهم میلادی) در عالم شعر احیا شد - (قصیده عباس مروزی [۴۵]، ۱۹۹۲ هـ / ۸۰۹ م) و در تألیفات تاریخی^۳ و جغرافیایی^۴ زبان فارسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری (دهم میلادی) نفوذ کرد و در قرن پنجم

۱- و. پارتولنه، «جهان اسلام» ص ۳۰. ۲- ا. ا. برتلس، «تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» ص ۱۰۷. در منتخب آثار عربی «نهیمة الحر» (۳-۱) شمالی تیشابوری (آغاز قرن پنجم هجری) مجلدات دو سه مربوط به شاعران عربی زبان غرب ایران است و مجلد ۴ راجع به شاعران عربی زبان خراسان، که قبل از زمان مؤلف می زیسته اند. از عده ایشان را تا ۱۱۹ نفر بر می شمرد. ۳- نصرتین تألیف به زبان فارسی میانه ترجمه تاریخ طبری یا «تاریخ الامم و الملوک» است که توسط محمد بلنسی در ۳۵۲ هـ. انجام یافت. تألیفات تاریخی اصیل فارسی (تألیفات کردهزی و ابوالفضل بیهقی) در قرن پنجم هجری پدید آمدند. ۴- نصرتین تألیف جغرافیایی مجهول المؤلف «حدود العالم» است که در ۳۷۲ نوشته شده است. اثر از آن به زبان فارسی کتاب مهم ابومنصور موقف الهروی (الابنیه من حقائق الادویه) در شناخت داروها (بین ۳۵۷ و ۳۶۶) تألیف شده بود.

هجری، در تألیفات صوفیان رخنه نمود. ولی بعد از آن تاریخ نیز زبان عربی در تألیفات علوم دقیقه و فلسفه و شریعت اسلامی وقفی تفوق خویش را حفظ کرد.

یکی از مهمترین عواقب و نتایج فتوحات عرب در ایران، همانا انتشار دین فاتحان - یعنی اسلام - در میان ایرانیان بود. اسلام به تدریج دین پیشین زرتشتیگری را تقریباً از ایران طرد کرد و گرچه مسیحیت را کاملاً از میدان به در نکرد (مسیحیت در فاصله بین قرن سوم و هفتم میلادی، با موفقیت در ایران رواج می یافت - به ویژه در شهرها) ولی انتشار آن کیش را محدود و متوقف ساخت. اسلام این موفقیتها را به یکبار کسب نکرد، گر چه هم در اواسط قرن اول هجری (هفتم میلادی) برخی از ایرانیان که بیشتر دهقانان (در استعمال آن دوران، یعنی زمینداران) و ساکنان شهرها بوده اند اسلام آوردند. در آغاز امر این تغییر دین را چنین تلقی می کردند که نومسلمان پس از قبول اسلام با قوم و ملت خویش قطع علاقه کرده عرب می شود. ولی چون میان خود اعراب و حتی تازیانی که به ایران نقل مکان کرده بودند تقسیمات قبیله ای محفوظ مانده بود، هر یک از ایرانیان تازه مسلمان (یا افراد اقوام دیگر تازه مسلمان) می بایست به یکی از قبایل عربی منسوب و پیوسته گردند، ولی عضو مساوی الحاق آن قبیله نمی شدند، بلکه «مولای» آن می گشتند (جمع این کلمه عربی «موالی» است از ریشه «ولی»، به معنی نزدیک بودن، پیوستن (به کسی)). گرچه این وضع خلاف اصلی بود که محمد (ص) درباره برابری مسلمانان، صرف نظر از اصل و تبارشان، اعلام کرده بود، اما با این رسم با این وصف مدتی در میان اعراب باقی و برقرار بود. «موالی» در صف گروه جنگی قبیله ای که بدان منسوب بود «جهاد» می کرد. شمار این موالی بالنسبه معتنا به بود. گرچه وضع «موالی» پستتر از وضع اعراب قبیله بود، ولی با این حال گاه «موالی» مقامات عالی ای را اشغال می کردند و به ویژه در ادارات مالی مشاغل مهمی داشتند، زیرا در آن زمان تازیان از خود کارمندان آرموده و تحصیل کرده نداشتند.

در زمان خلفای اموی (۷۵۰-۷۵۵/۶۶۱-۴۱-۱۳۲ هـ) اسلام به کندی و سستی در ایران رواج یافت. روایتی محفوظ مانده دایسر بر اینکه صدسال پس از فتوحات عرب، بخش اعظم زرتشتیان متعصب و آشتی ناپذیر به جزیره هرمز نقل مکان کرد و از آنجا به گجرات هندوستان هجرت نمود^۱. ک.آ. ایناسترانسف، ایران شناس روسی معتقد است که زرتشتیان («گجران» نامی است که مسلمانان [۴۶] به ایشان می دهند) نه یک بار بلکه چندبار متتابعاً به هند مهاجرت کردند^۲.

۱- اخلاف این مهاجران که به نام «پارسیان» مشهورند در هندوستان جماعتی بزرگ و بیک مشکلی را تشکیل می دهند. ۲- ک.آ. ایناسترانسف «مطالعات ساسانی» ص ۶.